

مدلی مفهومی برای ساخت نظریه‌های کاربردی در علوم اجتماعی: چگونه دنیای معنابخشی کارورزان و اندیشمندان را به هم پیوند دهیم؟

حسن داناتی‌فرد*

سید یعقوب حسینی**

چکیده

دنیای هزارتوی ذهن آدمی با معجون نظریه و نظریه‌پردازی عجین شده است. این ویژگی، قدرت خلاقیت و آفرینندگی را - به مدد کلمات، نشانه‌ها و سمبل‌ها - به آدمی ارزانی داشته است. این توانایی گاهی انسان را در یافتن راه‌حل مشکلات یاری رسانده و گاهی هم فارغ از دغدغه‌های زندگی بوده و بیشتر به شکل هنر نمایان شده است. مظهر و جلوه این توانایی که گاه مفید و گاه غیر مفید بوده، واژه نظریه خوب را در ادبیات علم، پیش روی اندیشمندان و سیاست‌گذاران و مدیران قرار داده است.

در این نوشتار تلاش شده تا بر چستی یک نظریه خوب توضیحی فراهم آید و فرآیند نظریه‌پردازی به عنوان یکی از جدی‌ترین فعالیت‌های ذهن، بررسی شود. این مقاله در دو بخش به نگارش درآمده است: بخش نخست مقاله بر چستی نظریه خوب متمرکز شده و مدل‌هایی که به تبیین این موضوع پرداخته‌اند بررسی می‌شود. در این بخش شاخص‌های خوب بودن نظریه به سه دسته فلسفی، روش‌شناختی و کاربردی تقسیم شده است. در بخش دوم مقاله، با نقد مدل‌های موجود در زمینه پیوند نظریه و عمل (شکل‌دهی نظریه خوب)، مدلی برای پیوند دادن معنابخشی کارورزان و اندیشمندان ارائه شده است. این مدل برای ساخت یک نظریه خوب بر همکاری کارورزان عمل‌گرا و اندیشمندان علم‌گرا تأکید ویژه داشته و بر این باور است که نظریه‌های تجویزی کارورزان باید با نظریه‌های توصیفی و هنجاری اندیشمندان درهم آمیزد، تا نوعی نظریه خوب شکل گیرد.

واژه‌های کلیدی: نظریه‌پردازی، نظریه خوب، قیاس، استقراء، نظریه توصیفی، نظریه هنجاری، نظریه تجویزی

مقدمه

دغدغه بشر برای شناسایی دانش ناب، دغدغه‌ای دیرپا بوده و بشر برای شناسایی این دانش ناب، گاهی دست به دامان دین شده و گاهی نیز خرد را زیر بنای شناسایی معرفت ناب کرده است. پاسخ به این دغدغه گاه در جدل‌های فلسفی مشاهده شده و گاه نیز در رویه‌ها و روش‌های پژوهشی دنبال شده و زمانی نیز بر کاربردی بودن دانش و معرفت تأکید داشته است. هدف این نوشتار در نگاه نخست مروری بر شاخص‌های خوب بودن نظریه‌ها و مرور مدل‌های مدعی ارائه نظریه خوب است و در مرحله دوم ارائه مدلی است که بتواند رفتار اندیشمندان و کارورزان را برای تدوین یک نظریه خوب صورت‌بندی نماید.

برای دستیابی به این هدف، پرسش‌های چندی مطرح بوده و مطالب این مقاله در راستای پاسخگویی به این پرسش‌ها به نگارش درآمده‌اند. این پرسش‌ها چنین است: ویژگی‌های یک نظریه خوب^۱ کدام است؟ نظریه‌های نظریه خوب کدام است؟ آیا امکان دسته‌بندی شاخص‌های خوب بودن نظریه‌ها وجود دارد؟ رفتار کارورزان و دانشمندان چه تأثیری در میزان اطمینان به نظریه‌های استخراج شده دارد؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها، روش بررسی در این نوشتار بررسی اسنادی بوده و پژوهشگران برای جوابگویی به شناخت نظریه خوب، اطلاعات مرتبط را از کتاب‌ها و مقاله‌ها، گردآوری و تحلیل کرده‌اند. پس از شناسایی شاخص‌ها و معیارهایی که بدان وسیله بتوان بر خوب بودن نظریه‌ها اطمینان یافت، ارتباط و تعامل این شاخص‌ها با همدیگر مورد توجه قرار گرفته و مدلی ارائه گردیده است تا زمینه تعامل این شاخص‌ها را با هم فراهم آورد. پیش فرض مدل پیشنهادی این است که صرفاً تأکید بر معیارهای روش‌شناختی نمی‌تواند زمینه ایجاد نظریه‌های خوب را رقم بزند، بلکه عمل‌گرا بودن نظریه‌ها نیز باید در این‌باره لحاظ شود. این مدل، چگونگی تعامل بین دغدغه‌های روش‌شناختی و دغدغه‌های عملی بودن نظریه‌ها را با هم به تصویر می‌کشد. مدل پیشنهادی، دنیای معنابخشی کارورزان (مدیران و کارکنان) و اندیشمندان را به هم گره می‌زند و مدعی است حاصل این پیوند، شکل‌گیری یک نظریه خوب از لحاظ کاربردی است.

نظریه خوب

در ادبیات روش‌شناسی، مفهوم «نظریه خوب» دارای تعریف روشنی نبوده و اندیشمندان مختلف هر کدام بنا به فراخور زمینه پژوهشی خود، خوب بودن نظریه را به شاخص‌هایی

1. good theory

منتسب نموده‌اند. در این مقاله تلاش بر این نبوده تا همه این شاخص‌ها بررسی شوند، بلکه تلاش بر این است تا پس از یک معرفی اجمالی از شاخص‌های خوب بودن نظریه‌ها، یکی از این رویکردها که خوب بودن یک نظریه را با توجه به عمل‌گرا بودن آن تحلیل می‌کند (مطابقت با عمل) مورد کنکاش قرار گیرد.

به‌طور کلی خوب بودن نظریه‌ها براساس سه رویکرد می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد. این سه رویکرد عبارتند از:

رویکرد فلسفی، روش‌شناختی و رویکرد کاربردگرا.

در رویکرد نخست جدال اندیشمندان بر سر این است که در کلی‌ترین سطح تحلیل، کدام نظریه را می‌توان خوب دانست و کدام نظریه‌ها نسبتی از واقعیت نداشته و دروغین دانسته می‌شوند. تمایز بین علم و شبه‌علم یا تمایز بین علم راستین و علم دروغین نیز ناشی از همین نگاه است.

در این رویکرد، با نگاهی خردتر عناصر روش‌شناختی یک نظریه نیز تحلیل شده و برای خوب بودن یک نظریه ویژگی‌هایی برشمرده می‌شود. این رویکرد به‌شدت تحت تأثیر تعریفی است که رویکردهای مختلف از نظریه داشته‌اند. خوب بودن در نگاه استقرائ‌گرایان به یک گونه تعریف شده و در نگاه قیاسیون، خوب بودن نظریه، مفهوم دیگری پیدا می‌کند. رویکرد دوم کمتر به مبانی فلسفی و عناصر روش‌شناختی اشاره دارد. در این رویکرد خوب بودن یک نظریه، به نتیجه‌ای وابسته است که در عمل از آن نظریه به وجود می‌آید. در این رویکرد، نظریه‌ای می‌تواند خوب باشد که بتواند در عمل پیاده شده و نتایجی مثبت از آن ساطع شود. این رویکرد وجود ویژگی‌های فلسفی و روش‌شناختی را کافی ندانسته و بر این باور تأکید دارد که چه‌بسا یک نظریه که به لحاظ روش‌شناختی دچار اشکال است، در واقعیت زندگی بتواند پاسخگوی مجموعه‌ای از مشکلات باشد. در این رویکرد فاصله بین نظریه و عمل، فاصله بین اندیشمندان و کارورزان را رقم می‌زند، که یک نظریه خوب باید دارای چنان ویژگی باشد که این فاصله‌ها را به کمترین حد ممکن کاهش دهد. در ادامه ویژگی‌های یک نظریه خوب در رویکرد دوم (مطابقت با عمل) با تفصیل مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

رویکرد کاربردگرا در شناسایی نظریه خوب

به‌رغم وجود مشابهت‌ها درباره چستی نظریه، درباره نقش و طبیعت نظریه، نظریات متفاوتی وجود دارد. گروهی هدف نظریه‌پردازی را کمک به حل مشکلات روزمره یک فرد،

گروه، سازمان، شهر و یا یک کشور می‌دانند و نظریه‌ای را نظریه خوبی قلمداد می‌کنند که بتواند با عمل سازگار باشد. به بیان دیگر، خوب بودن نظریه به میزان توانایی آن در به تحت تأثیر قرار دادن عمل اشاره دارد. لازم به یادآوری است که این معیار بیشتر درباره علوم کاربردی مصداق پیدا می‌کند.

فهم رابطه بین نظریه و عمل، یک مشکل پایدار برای اندیشمندان بوده که در دانشکده‌های حرفه‌ای مثل بازرگانی، مهندسی، پزشکی، کشاورزی، آموزش، مدیریت دولتی، روزنامه‌نگاری و حقوق، مشغول به کار هستند. دانشکده‌های حرفه‌ای نوعاً رسالتشان در تولید دانشی است که بتواند به مهارت‌هایی بینجامد که عملیات حرفه‌ای را توسعه می‌دهد. وجود موضوعات ویژه در مجلات دانشگاهی، رشد نگرانی‌ها در این باره که پژوهش‌های دانشگاهی کمتر برای حل مشکلات عملی مفید بوده‌اند و گسترش فاصله بین نظریه و عمل در این حرفه‌ها، از جمله موضوعاتی است که با پرسش جدی مواجه است. همچنین انتقاداتی در حال گسترش است که نتایج پژوهش‌های دانشگاهی، به‌خوبی پژوهش‌های مشاوره‌ای برای کارورزان مفید نبوده و به کار گرفته نمی‌شوند. دانشگاهیان همواره مورد انتقادند که به اندازه کافی پژوهش‌هایشان را بر روی عمل متمرکز ننموده‌اند. کارورزان نیز همواره مورد انتقاد بوده‌اند که از پژوهش‌های مرتبط آگاه نبوده و عمل خود را با نظریه مرتبط نساخته‌اند (ون دی ون^۱ و جانسون، ۲۰۰۶).

ایده توجیه به کاربردی بودن نظریه‌ها به کرت لوین^۳ برمی‌گردد، کسی که به عنوان پدر روان‌شناسی اجتماعی مدرن شناخته می‌شود (لندبرگ، ۲۰۰۴). او و شماری دیگر از اندیشمندان (لوین، ۱۹۵۱؛ هانت، ۱۹۹۱ و ون دی ون، ۱۹۸۹) باور دارند که هیچ چیز کاربردی‌تر از یک نظریه خوب نیست. نظریه خوب، کاربردی بوده و به افزایش دانش در چارچوبی علمی می‌انجامد و پژوهش را به سمت پرسش‌های مهم رهنمون می‌شود (ون دی ون، ۱۹۸۹).

در پیوند بین نظریه و عمل ایده‌های متفاوتی وجود دارد که در ادامه به آن اشاره می‌شود. در یک گروه، کسانی قرار می‌گیرند که باور دارند نظریه، لزوماً نیازمند کاربرد نیست. نظریه‌ها انتزاعی‌اند و به همین دلیل نباید به کار گرفته شوند. در این نگاه نظریه‌ها کاملاً غیر کاربردی و انتزاعی تعریف می‌شوند. اینکه نظریه‌ها کاملاً انتزاعی و غیر کاربردی

1. Van de Ven
2. Johnson
3. Lewin
4. Lundberg
5. Hunt

هستند، بستگی به تعریفی دارد که از نظریه ارائه می‌شود. در گروه دوم کسانی قرار دارند که اعتقاد دارند نظریه‌پردازی و بررسی‌های علمی ضرورتاً برای حوزه علوم انسانی مفید نیستند. یک نظریه خوب بیشتر نتیجه آزمون و خطاست تا نتیجه بررسی‌های علمی در یک فضای نظام‌مند. بنا به نظر این گروه، نظریه خوب در علوم اجتماعی بیشتر بر فضای آزمون و خطا متمرکز است تا بررسی‌های علمی. گروهی دیگر بر این باورند که نظریه در صورتی نظریه است که بتواند مورد سنجش قرار گیرد. از آنجا که نظریه‌ها، روش سنجش را معرفی نمی‌کنند، نظریه نیستند. یک نظریه باید روش سنجش تجربی را معرفی کند و بدون روش سنجش، یک نظریه نمی‌تواند یک نظریه خوب باشد (واکر، ۱۹۹۸).

گروه‌های بالا سه انتقاد را بر نظریه و نظریه‌پردازی وارد می‌دانند: الف) نظریه‌ها نباید به کار گرفته شوند، چون ساخته ذهن‌اند؛ ب) نظریه‌ها بهبود قابل توجهی را در دنیای واقعی ایجاد نمی‌کنند؛ ج) چون روش سنجش نظریه وجود ندارد، پس نظریه هم وجود ندارد.

گاه حوزه علم و اندیشه چنان با این تفکرات آمیخته می‌شود که دانشجویان هم در یک سیستم دانشگاهی به غیر مفید بودن و نظری بودن کلاس‌هایشان نقد دارند و بر این باورند که سیستم دانشگاهی به دلیل تأکید نداشتن بر آموزه‌های عملی، از آمادگی لازم برای کار در سازمان‌ها و شرکت‌ها برخوردار نیست و این دانشجویان در دنیای عمل با مشکلات جدی مواجه‌اند. چنان که پیش‌تر اشاره شد این مشکل در رشته‌های کاربردی وضوح بیشتری دارد. برای مثال، دنه‌ه‌ارت (۲۰۰۱) بیان می‌دارد یکی از چهار پرسش بنیادی درباره آموزش مدیریت دولتی (به عنوان یک رشته کاربردی دانشگاهی) این است که آیا دانشجویان این رشته با توجه به نظریه‌های علمی آموزش داده شوند و یا بیشتر، مبانی عملی مورد نظر قرار گیرد.

در مقابل گروه‌های بالا، عده دیگری از اندیشمندان در برابر ایده خنثی بودن نظریه‌ها موضع گرفته و نظری بودن را به غیر واقعی بودن تعبیر نکرده‌اند. آنها بر این باورند که نظریه‌ها زوایای پیدا و پنهان زندگی ما را به صورت مستقیم و غیر مستقیم تحت تأثیر قرار می‌دهند. مک‌آیولی (۲۰۰۷) در برابر ایده مهم نبودن نظریه‌ها موضع گرفته و بر آن است که باور به مهم نبودن نظریه، به دلیل آن است که ما اهمیت نظریه‌ها را در زندگی خود درک نکرده‌ایم. گاهی حرکت و نفوذ نظریه‌ها چنان ضمنی است که افراد در یک برداشت سطحی بر غیر کاربردی بودن نظریه‌ها تأکید می‌کنند. نظریه‌ها دنیای افراد را می‌سازند و افراد را وامی‌دارند تا در راستای منافع وضع‌کنندگان نظریه، کار کنند. شعور کاذب^۱ کارل مارکس نیز مبتنی بر همین مفهوم، قابل تفسیر است.

1. false-conscientious

جان مینارد کینز درباره اهمیت نظریه در زندگی بشر، ایده مهم نبودن نظریه‌ها و نقش نداشتن آنها در زندگی بشر را ایده‌ای ساده‌لوحانه دانسته و افرادی را که ادعای مهم نبودن نظریه را مطرح می‌کنند، به بردگان نظریه‌پردازان تشبیه می‌کند. او در این باره می‌گوید:

ایده‌های اقتصاددانان و فیلسوف‌های سیاسی بیش از آنچه که معمولاً فهمیده می‌شود، قدرتمند می‌باشند. افراد عمل‌گرا باور دارند که آنها کاملاً از تأثیرات فکری دانشگاهیان به دور می‌باشند، در حالی که آنها برده اقتصاددانان مُرده می‌باشند (کینز، ۲۰۰۷، ص ۳۸۳).

باید توجه داشت که نظریه، یک موضوع است و کاربرد آن موضوعی دیگر. نمی‌توان از یک نظریه انتظار داشت تا چگونگی کاربرد خود را در سازمان‌ها و جوامع به‌طور شفاف نشان دهد. کاربرد نظریه، امر خلاقانه‌ای است که به چگونگی استفاده از یک ابزار اشاره دارد. ون دی ون و جانسون (۲۰۰۶) در یکی از مقاله‌هایشان نظریه‌های موجود در زمینه تعامل بین نظریه و عمل را به سه دسته تقسیم می‌نمایند: مشکل انتقال دانش؛ نظریه و عمل، به عنوان شکل‌های متفاوت از دانش؛ مشکل تولید دانش.

در دسته نخست، نظریه‌هایی قرار می‌گیرد که فرض بنیادی آنها این است که دانش عملی از دانش پژوهشی به دست می‌آید. مشکل بین نظریه و عمل در این دیدگاه به انتقال و انتشار نظریه به درون محیط عملی اشاره دارد. به سخن دیگر، در این دسته فرض بر آن است که به دلیل اینکه نظریه‌های دانشگاهی به‌درستی به عمل تزریق نمی‌شوند، زمینه پیوند این دو از بین می‌رود. مشکل نظریه و عمل از طریق انتقال دانش از اندیشمندان به سازمان‌ها حل می‌شود.

این دیدگاه بر این پیش‌فرض استوار است که دانش عملی (دانش چگونگی انجام کارها) در یک حیطه حرفه‌ای از دانش پژوهشی منشعب می‌شود. کارورزان در تطبیق یافته‌های پژوهشی در عمل شکست می‌خورند؛ زیرا دانشی که تولید می‌شود به شکلی ارائه نمی‌شود که بتواند در عمل به کار گرفته شود. اگر دانشمندان، مشاوران و کارورزان به‌طور مشترک در تفسیر و اجرای یافته‌های پژوهشی با هم درگیر شوند، دانش پژوهشی در عمل به کار گرفته خواهد شد. دانشمندان دانشگاهی به جهت توجه اندک برای انتقال دانش تولیدی خود مورد انتقاد بوده‌اند. در این دیدگاه، دانش به وسیله پژوهشگران دانشگاهی تولید و آزمون می‌شود، به وسیله مربیان به دانشجویان آموزش داده می‌شود، به وسیله مشاوران منتشر شده و به وسیله کارورزان به کار گرفته می‌شود (ون دی ون و جانسون، ۲۰۰۶).

گاهی استدلال می‌شود که فاصله بین نظریه و عمل به انگیزه‌های پژوهشگران دانشگاهی بازمی‌گردد که بیشتر به فکر انتشار مقاله‌ها و موقعیت دانشگاهی خود هستند تا حل مشکلات کارورزان (بولتون^۱ و استولیس^۲، ۲۰۰۳). وارن بنیز^۳ و جیمز اوتل^۴ (۲۰۰۵) نیز دانشگاهیان را مقصر می‌دانند. آنها دربارهٔ اعضای هیئت علمی رشته مدیریت بازرگانی می‌گویند که آنها راه خود را گم کرده‌اند و دنیای واقعی بازرگانی را فراموش کرده‌اند. دانشگاهیان بیشتر به چاپ مقاله‌ها با رویکرد کمی در مجلات علمی تشویق می‌شوند که در دنیای پیچیده واقعی روشنگری اندکی دارند.

گاهی نیز مشکل انتقال نظریه، به کارورزان منتسب شده و باور بر این است که کارورزان نسبت به پژوهش‌ها و نظریه‌های دانشگاهی واکنش منفی نشان می‌دهند. این واکنش منفی به دلیل عدم شناخت و درک کارورزان از روش‌شناسی مورد استفاده دانشگاهیان است (انگلهارت، ۲۰۰۱^۵).

در دسته دوم استدلال می‌شود که نظریه و عمل انواع متمایزی از دانش را ارائه می‌کنند. هر یک از این دو گروه در زمینه‌های متفاوت و جوامع حرفه‌ای متفاوتی پرورش می‌یابند و بر پایه هستی‌شناسی و شناخت‌شناسی خود، دانش خاصی را به وجود می‌آورند. این دانش‌ها در مخالفت با هم نبوده و جانشین همدیگر نمی‌شوند، بلکه تا اندازه‌ای کامل‌کننده همدیگرند. در این دسته، پرسش اساسی این است که کارورزان چه نقشی در تولید دانش دارند و اساساً آنها به چه فکر می‌کنند و چگونه سازه‌های ذهنی خود را شکل می‌دهند. ادعای این دسته آن است که اندیشمندان دانشگاهی و کارورزان شکل‌های متفاوتی از دانش را تولید می‌کنند که هر دو نیز معتبرند. هدف دانش عملی کارورزان دانستن این است که چگونه بر روی وضعیت ویژه‌ای در عمل توجه شود. هشدار به دانشمندان برای اینکه نظریه‌های خود را متناسب با عمل تدوین کنند و هشدار به مدیران و کارورزان برای اینکه عملیات خود را بر پایهٔ نظریه‌های دانشگاهی تعریف نمایند، هشدار قابل تأملی نیست؛ زیرا اگر این هشدار را بپذیریم این‌گونه فرض کرده‌ایم که چیزی به نام دانش عملی وجود ندارد. در حالی که باور این اندیشمندان این است که هر نوعی از دانش (دانش ناشی از عمل و یا ناشی از نظریه) به وسیله جامعه حرفه‌ای مربوط به خود - متشکل از افرادی که یک بدنه مشترک از دانش و مهارت را با همدیگر تسهیم می‌کنند - توسعه می‌یابد. با توجه به

1. Bolton
2. Stoleis
3. Warren Bennis
4. James Otoole
5. Englehart

توجهات این دسته، هر فرمی از دانش، محدود و جزئی است؛ زیرا هر راهی از دیدن، نشانگر راهی از ندیدن است. قوت‌های هر شکل از دانش، متمایل به ضعف شکل دیگر از تولید دانش است. از آنجا که دیدگاه‌های متفاوت و انواع دانش جزئی، ناتمام و دارای اریب شناخته می‌شوند، پس ضرورت یک دیدگاه کثرت‌گرا نسبت به دانش که از سوی دانشمندان و کارورزان تولید گردد، احساس می‌شود (ون دی ون و جانسون، ۲۰۰۶).

در دسته سوم اندیشمندان و کارورزان در کنار هم قرار گرفته و به‌طور مشترک به نظریه‌پردازی اقدام می‌کنند. در این گروه، نه نظریه‌های عملی منشعب از نظریه‌های دانشگاه دیده می‌شوند (دسته نخست) و نه بسان دسته دوم حیطه این دو گروه را از هم مجزا می‌دانند، بلکه با استفاده از دیدگاه‌های متفاوت نظریه و عمل، مشکلات پیچیده در دنیای واقعی حل می‌گردد. در این دسته، مشکل بین نظریه و عمل، ناشی از انتقال نیست، بلکه ناشی از نبود همکاری برای تولید دانش است. برای ایجاد این تعامل، گروهی از افراد بر انجام اصلاحات ساختاری، شبیه تعدیل استخدام دانشگاهی و یا سیستم پاداش، معیارهای مالی برای رقابت بر سر بورسیه‌های پژوهشی، سیاست‌ها و رویه‌های بازبینی نشریات علمی و ایجاد راه‌های انتقال یافته‌های علمی به عمل تأکید دارند.

ون دی ون و جانسون (۲۰۰۶) برای حل مشکل بین نظریه و عمل، نظریه خود را در دسته سوم جای می‌دهند. استراتژی آنها برای حل این مشکل بر پایه مفهوم آربیتراژ^۱ بنیان گذارده شده است. استفاده از این استراتژی، فاصله بین نظریه و عمل را از بین می‌برد. روش اجرای این راهبرد، روشی است که آنها نام تعامل طرفینی^۲ را برای آن انتخاب کرده‌اند. آنها نظریه خود را بر پایه این پرسش آغاز می‌کنند که: چگونه اندیشمندان، مشاوران، کارورزان و سازمان‌ها ابزارهایی را برای مشکلات پیچیده امروز جهان طراحی می‌نمایند؟ آنها بر این باورند که برای پیوند بین نظریه و عمل، نیاز به شیوه‌ای از بررسی است که اطلاعات به دست آمده به وسیله اندیشمندان و کارورزان به رهنمودهای عملی تبدیل شده و بتواند مشکلات دنیای واقعی را برطرف کند. این دو اندیشمند در توجیه نظریه خود می‌گویند:

ما تعامل طرفینی را به عنوان شکلی از بررسی همکاری‌گونه تعریف می‌کنیم که در آن پژوهشگران و کارورزان با دیدگاه‌های متفاوت، شایستگی‌هایشان را برای تولید دانش درباره مشکلات پیچیده یا پدیده‌هایی که تحت شرایط عدم اطمینان

1. Arbitrage
2. engaged scholarship

در جهان وجود دارد، به کار می‌گیرند. تعامل طرفینی با فلسفه علم رئالیست تکاملی نیز سازگار است و در آن یک روش‌شناسی کثرت‌گرا برای توسعه دانش به وسیله کارورزان و اندیشمندان وجود دارد. استدلال ما بر روی تعامل طرفینی بر پایه مفهوم آربیتراژ قرار دارد، استراتژی استفاده از تفاوت در انواع دانشی که دانشمندان و کارورزان می‌توانند بر روی یک مشکل با همدیگر همکاری نمایند. آربیتراژ عمدتاً در مباحث مالی به عنوان استفاده از تفاوت قیمت مطرح می‌شود، اما همچنان که توسط فریدمن ذکر شده است افراد می‌توانند آربیتراژ را به خوبی بازار، در تولید دانش نیز انجام دهند.

آربیتراژ ذهنی^۱ موضوعی مشترک در پژوهش‌های میان‌رشته‌ای است. ما آن را به وسیله مفهوم آربیتراژ، ساده کرده و گسترش آن را به فعالیت تیم‌های پژوهشی متشکل از اندیشمندان و کارورزان پیشنهاد کرده‌ایم. ما می‌توانیم روشنگری‌های بااهمیتی در ابزارهای مورد نیاز برای حل مشکلات جهان امروزمان به دست آوریم. با توجه به قابلیت‌های آنان، گروه‌های متشکل از پژوهشگران و کارورزان - در مقایسه با زمانی که گروه‌های دانشمندان و کارورزان به‌طور جداگانه کار می‌کنند - پتانسیل بیشتری برای فهم مشکلات پیچیده دارند (همان).

از آنجا که آربیتراژ شکلی از یک بررسی دیالکتیکی است، در آن مشارکت‌کنندگان بنا به زمینه‌ها و تجربه‌های متفاوت در کنار همدیگر قرار می‌گیرند و تضاد و تنش‌های بین‌گروهی را تجربه می‌کنند. یکی از جنبه‌های مشکل‌زا در تعاملات بین‌فردی، تعارض است. زمانی که افراد دیدگاه‌های متکثر دارند، تعارض، قسمتی اجتناب‌ناپذیری از کار است. در مدل پیشنهادی آنها، نه تنها مدیریت تضاد سازنده مهم بوده، بلکه تمرکز بر روی تعامل طرفینی نیز مهم است. نبودن تعامل طرفینی، امکان بهره‌برداری از فرصت‌های واقعی بسیاری را که از این تنش‌ها در فرآیند تولید دانش به دست می‌آید به پایین‌ترین حد کاهش خواهد داد.

به جای دیدن سازمان‌ها به عنوان جایگاه گردآوری داده‌ها و منبع سرمایه، دیدگاه تعامل طرفینی، سازمان‌ها را به عنوان مکان یادگیری (کارخانه تولید ایده) می‌بیند، جایی که کارورزان و دانشمندان با همکاری همدیگر در پاسخگویی به پرسش‌های مهم تلاش می‌کنند و به وسیله بهره‌برداری از تفاوت در انواع دانش دانشمندان و کارورزان، به حل مشکلات اقدام می‌کنند. در مقایسه با وقتی که دانشمندان و کارورزان به‌طور جداگانه بر

1. intellectual Arbitrage

روی یک مشکل کار می‌کنند، تعامل طرفینی، دانشی تولید می‌کند که دارای نفوذ و روشنگری بیشتری است. تعامل طرفینی احتمال فهم خلّاق را به وسیله ترکیب نگاه‌های منحصربه‌فرد دانشمندان و کارورزان بالا می‌برد (همان).

باید یادآوری کرد که نظریه پیشنهادی این اندیشمندان برای حل مشکلات مهم و راهبردی در هر جامعه‌ای کاربرد دارد و این رویه را برای مشکلات جزئی و کم‌اهمیت پیشنهاد نمی‌کنند چرا که آنها می‌گویند:

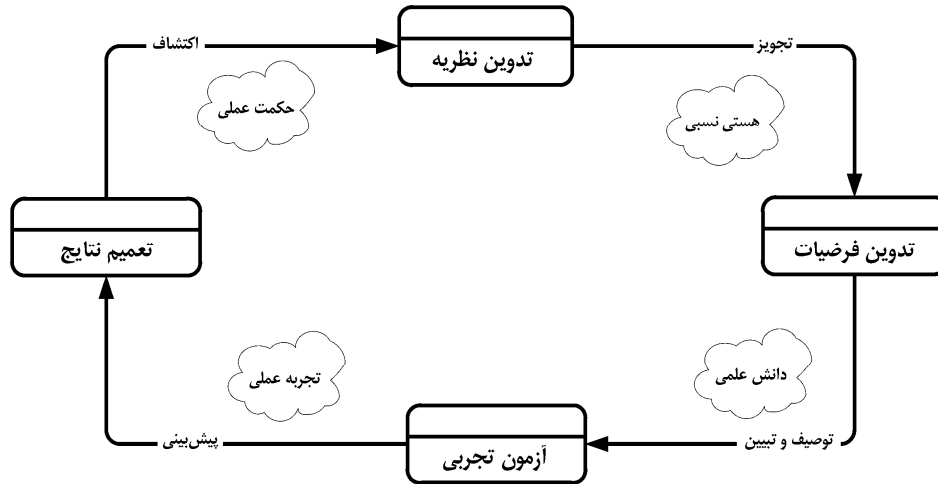
هر دانشمندی در هر عصری که می‌خواهد کشفیات مهمی داشته باشد باید مشکلات مهم را مطالعه کند. مشکلات کم‌اهمیت و بی‌ارزش موجب جواب‌های کم‌اهمیت و بی‌ارزش خواهد شد. جذاب بودن یک مشکل کافی نیست، اغلب هر مشکلی جذاب است اگر آن به عمق کافی مورد مطالعه قرار گیرد (همان).

رادشلدرز^۱ یکی دیگر از اندیشمندانی است که تلاش کرده است تا پیوند بین نظریه و عمل را در نظریه خوب مطالعه نماید. وی در سال ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ چرخه‌ای را به نام چرخه علم^۲ معرفی نمود و براساس آن ادعا کرد که چهار دیدگاه نسبت به تولید دانش وجود دارد: حکمت عملی؛^۳ تجربه عملی؛^۴ دانش علمی؛^۵ و دانش تفسیری - پست‌مدرنیستی (هستی‌نسبی).^۶ در حکمت عملی، دانش بر پایه بررسی‌های مقایسه‌ای، تاریخی و فلسفی از سوی افرادی که به نوعی از حکمت دست یافته‌اند، به دست می‌آید. در تجربه عملی، دانش از سوی کارورزان و بر پایه پژوهش‌های استقرائی برای تجویز پیشنهادها و اقدامات شکل می‌گیرد. در دانش علمی نیز شکلی از دانش تولید می‌شود که از طریق تلاش عالمانه برای پردازش اطلاعات و حل مشکل از طریق آزمون فرضیه‌های علمی ناشی می‌شود و در دانش تفسیری - پست‌مدرنیستی نیز دانش، محلی و تحت تأثیر فرهنگ است و تلاش در تفسیر و توصیف پدیده‌هاست، نه ارائه نسخه‌های تجویزی.

به گفته رادشلدرز (۲۰۰۴) این چهار دیدگاه بنا به ابعادی همچون ذهنیت در برابر عینیت، بی‌زمانی یا بازمانی، شخصی در برابر جمعی صورت‌بندی شده است. شکل کلی چرخه پیشنهادی وی چنین است:

1. Jos C. N. Raadschelders
3. practical wisdom
5. scientific knowledge

2. wheel of science
4. practical experience
6. relative existence



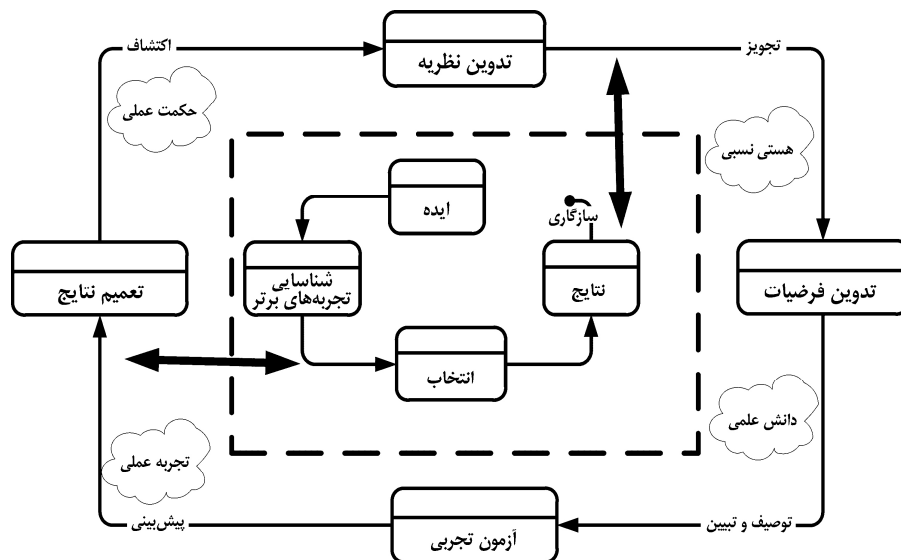
شکل ۱: مدل پیشنهادی رادشلدرز (۲۰۰۴)

این چرخه حائز اهمیت است؛ زیرا انواع متفاوتی از دانش‌ها را ساماندهی کرده و نشان می‌دهد که چگونه انواع متفاوتی از فعالیت‌های مرتبط به هم، دانش را تولید می‌کنند. در طرف سمت چپ چرخه، بنا به دیدگاه استقرائی تلاش برای پیش‌بینی مشاهده‌ها صورت می‌پذیرد. در طرف سمت راست، تمایل به تأکید بر روی دیدگاه قیاسی بوده و برای توصیف و تبیین روابط علی به کار می‌رود. حکمت عملی در منطقه‌ای بین تعمیم‌پذیری و تدوین نظریه قرار دارد که در آن دانش با استفاده از یادگیری جمعی، شعور متعارف، بررسی تاریخی، مقایسه‌ای و فلسفی از مشاهده‌ها در طی زمان به دست می‌آید. این دیدگاه بر روی اکتشاف و تغییرات انبوهشی مطلوب بر روی نظریه‌های تعریف‌شده متمرکز است. دانش تفسیری - پست‌مدرنیستی (هستی نسبی) با تأکید بر روی تنوع در وضعیت‌ها و ضرورت تفسیر دقیق، در منطقه‌ای بین توسعه نظریه و تدوین فرضیه قرار دارد. در این دیدگاه به دلیل وجود ارزش‌های گوناگون، امکان ساخت دانش تجویزی دشوار است و به همین دلیل حرکت به سمت تعمیم‌پذیری تجویزی مشکل است. دانش علمی در منطقه‌ای بین تدوین فرضیه و آزمون تجربی قرار می‌گیرد، منطقه‌ای که تقاضای دانش خالص نظام‌مند و پژوهش‌های کنترل‌شده برای نظریه‌های معتبر صورت می‌پذیرد. در این نوع از دانش، تأکید بر توصیف و تبیین است و کمتر پیش‌بینی مورد نظر است. تجربه عملی در منطقه‌ای بین آزمون تجربی و تعمیم‌پذیری قرار می‌گیرد و هدف پیدا

نمودن نوعی بهترین راه بر پایه بهترین عمل در کاربرد است. تجربه عملی بر روی پیش‌بینی اغلب متغیرها که یک رابطه علی را تحت تأثیر قرار می‌دهند متمرکز است (فرانکلین^۱ و ابدون،^۲ ۲۰۰۵).

اگرچه نظریه رادشلدرز تنها یک دسته‌بندی درباره دانش ارائه می‌دهد و بر آن است که ما نیاز به فرانظریه^۳‌هایی داریم که بتواند پیوند بین این انواع دانش را فراهم آورند، ولی او در باب پیوند بین نظریه و عمل سخنی به میان نیاورده است. تنها پژوهش‌های بعدی روی نظریه وی به تبیین رابطه بین نظریه و عمل منجر شده است. فرانکلین و ابدون در مقاله‌ای در سال ۲۰۰۵ چرخه علم رادشلدرز را بررسی نموده و نکاتی چند به مدد وی افزودند و سپس چرخه عمل^۴ را نیز ارائه کردند. آنها کوشیدند تا این چرخه‌ها را برای حل مشکل نظریه و عمل با هم مرتبط سازند. به اعتقاد آنها، دانشگاهیان بر پایه تمایلشان به هر یک از چهار دیدگاه می‌توانند در هر یک از چهار قسمت چرخه علم قرار گیرند. اما کارورزان بر پایه نیازشان به دانش مورد استفاده تمایل دارند تا در ناحیه‌ای بین آزمون تجربی و تعمیم‌پذیری نتایج قرار گیرند. ناحیه‌ای که در آن دانش بر پایه تجربه عملی به دست می‌آید. دلیل این تفاوت در جایگاه دانشمندان و کارورزان به هدف هر یک از این دو گروه برمی‌گردد. دانشگاهیان از چرایی و چیستی پرسش می‌کنند؛ زیرا آنها نیازمند به توسعه دانش بوده و در پی انتشار یافته‌های خود هستند، در حالی که کارورزان بیشتر از چگونگی پرسش می‌کنند؛ زیرا آنها تحت فشار مداوم برای انجام بهتر امور هستند. مدل پیشنهادی آنان در خصوص ارتباط چرخه علم و چرخه نظریه در شکل شماره ۲ نشان داده شده است.

1. Aimee L. Franklin
2. Carol Ebdon
3. meta theory
4. wheel of practice



شکل ۲: مدل پیشنهادی فرانکلین و ابدون (۲۰۰۵)

فرانکلین و ابدون در تشریح مدل خود، به چهار تفاوت چرخه علم و چرخه عمل اشاره می‌کنند. نخست اینکه برخلاف چرخه علم، چرخه عمل دارای یک نقطه شروع مشخص باشد. این نقطه شروع وقتی است که کارورزان نوعی نیاز به تغییر را شناسایی کرده و یک ایده مبهم^۱ در ذهن آنها برای حل مشکل و انجام تغییر شکل می‌گیرد. در ادامه چرخه عمل، کارورزان در تلاش برای شناسایی بهترین تجربه‌ها^۲ برمی‌آیند. در این کار آنها از مجامع حرفه‌ای، مشاوران و شاید ادبیات دانشگاهی هم استفاده می‌کنند. سپس، کارورزان به انتخاب و گزینش یکی از راه‌حل‌ها دست می‌زنند. بعد از اجرای تغییرات، مجموعه‌ای از نتایج ایجاد می‌شود. اگر تغییرات به پیامدهای مطلوب منجر شود، چرخه عمل متوقف می‌شود. اگر راه‌حل انتخاب‌شده به پیامدهای ضعیف بینجامد، کارورزان به دو شکل عمل می‌کنند؛ یا اینکه بر پایه همان انتخاب، دوباره به سازگار کردن بیشتر راه‌حل انتخاب‌شده برای دستیابی به پیامدهای بهتر ادامه می‌دهند و یا اینکه به انتخاب جدیدی دست می‌زنند. به سخن دیگر اگر سازگاری وجود نداشته باشد، کارورزان به ابتدای چرخه عمل برگشته و ایده دیگری را برای تغییر دنبال می‌کنند.

1. vague idea
2. good practice

دومین تمایز بین این چرخه‌ها، به روشی اشاره دارد که هر یک از این چرخه‌ها به گردش درمی‌آیند. چرخه علم در راستای گردش عقربه‌های ساعت و برای شناسایی اصول و تکنیک‌های عام و عمومی حرکت می‌کند. چرخه علم بر پایه پیش‌فرض اثبات‌گرایی منطقی که رویه‌ها و اصول قابل شناسایی هستند بنیان گذارده شده است. برای کارورزان واقعیت‌ها استثناء‌بردار و دارای پراکندگی است. به جای پافشاری بر روی تأییدپذیری تجربی، کارورزان بر روی اطلاعات بهترین تجربه‌ها تأکید دارند. کارورزان نیازمند توجیه‌اند بوده و اغلب از انتخاب عملی دفاع می‌کنند.

در راستای همین تمایز آنها بر دو نوع از استانداردها برای درستی عمل خود پافشاری می‌کنند؛ کارورزان در چرخه علم بر روی استانداردهایی همچون به‌هنگام بودن، اقتصادی بودن، بامعنی بودن، تناسب داشتن، مسئول بودن، معتبر بودن، قابل اطمینان بودن، قابل دستیابی بودن، قابل مقایسه بودن، سازگار بودن، شفاف بودن، نتیجه‌محور بودن، و مفید بودن برای دآوری درباره شایستگی راه‌حل‌های متفاوت تأکید دارند و کارورزان بر روی نتایج و پیامدها متمرکزند. آنها نیازمند داده‌هایی هستند که بگوید چه چیزی به کار می‌آید، نه اینکه چه چیزی می‌تواند و یا باید انجام شود. از سوی دیگر، دانشگاهیان در روش علمی خود غرق هستند و دارای استانداردهای متفاوتی هستند. نظریه خوب آنها بر استانداردهایی مثل اعتبار، قابلیت اتکا و قابلیت تعمیم تأکید دارد. به علاوه یک تفاوت اساسی بین این چرخه‌ها به تفاوت در تعریف نظریه خوب (پژوهش خوب) برمی‌گردد. کفایت خوب^۱ کارورزان با محدودیت‌هایی همچون زمان، پول، خط‌مشی‌ها و پیچیدگی سازگار است، در حالی که دانشگاهیان تمایل به استانداردهای علم خوب دارند (همان).

سومین تمایز این دو چرخه به چارچوب زمانی اشاره دارد؛ چرخه عمل بعد زمانی کوتاه‌تری دارد و به دنبال یافتن راه‌هایی است که بتواند در زمان کوتاه‌تری به اخذ نتایج بینجامد. کارورزان در شرایط فشار بیشتری به فعالیت مشغول‌اند. به‌ندرت کارورزان زمان نامحدود دارند و بنا بر همین تدوین نظریه، فرضیه‌ها، آزمون، و اعتبار تجربی برای آنها از اهمیت بالایی برخوردار نیست. دانشگاهیان به دنبال آن هستند تا پژوهش‌های آنها قوی باشد. برای داشتن چنین معیاری آنها بر روی انجام پژوهش‌هایی که به آنها اجازه داده تا یک تعمیم وسیع داشته باشند، کار می‌کنند. آنها اغلب با ایجاد طبقه‌بندی توصیفی و اکتشافی، پیچیدگی‌ها را (با توجه به پیوستارها، ماتریس‌ها، دیگرام‌ها، گونه‌شناسی‌ها و رتبه‌بندی‌ها)

1. good enough

ساماندهی می‌کنند. کارورزان مکان‌محورند. آنها راه‌حل‌هایی می‌خواهند که برای وضعیت آنها مناسب باشد. به عنوان یک نتیجه آنها چندان نگران اکتشاف و کدگذاری همه‌گونه‌شناسی‌ها از متغیرهای مستقل و وابسته نمی‌باشند (همان).

آخرین تمایز در این دو چرخه، این است که پیوندهای کمی برای ارتباط این چرخه‌ها وجود دارد. دلیل این پیوند اندک نیز به دشواری انجام پژوهش‌های علمی محض برمی‌گردد. کارورزان کمتر دل‌نگران جامعه آماری، و نمونه آماری، یا نتایج تحلیل آماری هستند. آنها به جای پرداختن به ضعف‌های پژوهش در حوزه‌هایی مثل طراحی پژوهش، تحلیل یافته‌ها و نتیجه‌گیری‌ها، بیشتر نگران آن هستند که در عمل باید چه کاری انجام دهند تا مشکلشان حل شود.

لندبرگ^۱ یکی دیگر از نظریه‌پردازانی است که مدلی برای تبیین چگونگی عمل دانشگامیان و مدیران ارائه داده است. وی در مقاله‌ای در سال ۲۰۰۴ برای این ایده پافشاری می‌کند که مدیران و اندیشمندان به شکل‌های متفاوتی معنابخشی^۲ می‌کنند. او در این باره می‌گوید:

اگر به مدیران و دانشمندان، آن زمان که درباره آنچه که انجام می‌دهند، توجه کنیم، یا اگر فعالیت‌های آنها را مشاهده کنیم، به نظر می‌رسد که آنها متفاوت عمل می‌کنند. اما اگر از خود بپرسیم که واقعاً مدیران و دانشمندان به چه اموری مشغول هستند، ممکن است نتیجه‌گیری کنیم که هر دو گروه در تلاش برای فهم پدیده‌ها، چگونگی کار آنها و نیز بهبود در آنها هستند. به بیان دیگر می‌توان دید که هر دو گروه در تلاش برای درک چیزهایی هستند که مورد توجه آنها می‌باشند. چیزی که مدیران عمل‌گرا و دانشمندان علم‌گرا را بر سر یک سفره می‌نشانند معنابخشی است. هر دو گروه به‌طور مشترک با چارچوب‌های مفهومی که به تبیین واقعیت و چگونگی عملکرد آنها می‌پردازند احساس راحتی می‌کنند. هر دو گروه از چارچوب‌های مفهومی، مجموعه‌ای از ایده‌های مرتبط را مطرح می‌کنند (لندبرگ، ۲۰۰۴، ص ۸).

لندبرگ در ادامه نظریه خود را بر پایه معنابخشی مشترک و با تأکید بر دو نوع از نظریه‌پردازی ارائه داده، می‌گوید:

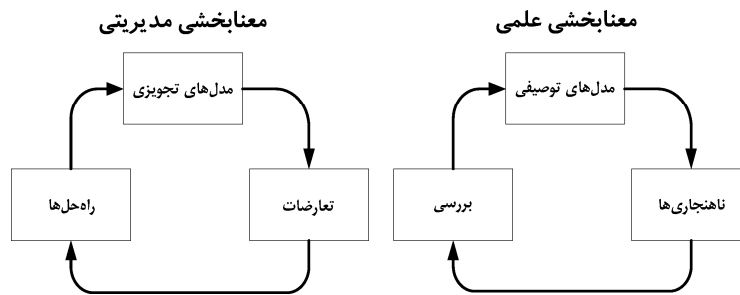
وجود دو نوع از چارچوب‌های مفهومی [در بین کارورزان عمل‌گرا و اندیشمندان علم‌گرا] تبیین‌کننده دو شیوه متمایز از معنابخشی است. این دو شیوه معنابخشی

1. Craig C. Lundberg

2. sencemaking

بعضی اوقات می‌توانند یکدیگر را تحت تأثیر قرار دهند. اندیشمندان ممکن است به وسیله چارچوب‌های مفهومی - تجویزی مدیران تحت تأثیر قرار گیرند و یا اغلب موضوعاتی را برای پژوهش انتخاب کنند که از جانب مدیران و سازمان‌ها به آنها ارجاع داده می‌شود (لندبرگ، ۲۰۰۴).

مدل پیشنهادی ایشان در شکل شماره ۳ نشان داده شده است.



شکل ۳: مدل پیشنهادی لندبرگ (۲۰۰۴)

لندبرگ در پی پیوند بین این دو شیوه از معنابخشی نبوده و تنها بر این ایده تأکید می‌ورزد که مدیران و دانشمندان به شیوه‌های متفاوتی به ابداع نظریه دست می‌زنند. البته او برای معنابخشی مدیریتی و علمی، سطوحی را برمی‌شمارد.

کارلایل^۱ و کریستنسن^۲ در مقاله‌ای با نام چرخه نظریه‌پردازی در علم مدیریت نیز دو شیوه از نظریه‌پردازی را در کنار هم گذارده و این دو شیوه را نظریه توصیفی^۳ و نظریه هنجاری^۴ نام نهاده‌اند. اگرچه این دو اندیشمند این دو نوع از نظریه را برای جامعه دانشگاهی مناسب می‌دانند، ولی به زعم آنها نظریه‌های توصیفی شناخت اولیه را از پدیده مورد بررسی به وجود آورده و سپس با نظریه هنجاری می‌توان در شناخت دقیق‌تر پدیده‌ها در عمل اقدام نمود (کارلایل و کریستنسن، ۲۰۰۵).

یکی دیگر از تلاش‌های صورت‌گرفته برای پیوند نظریه و عمل، استفاده از فلسفه پراگماتیسم^۵ است. این جنبش، فلسفه قرن نوزدهم را بازتاب داده که در آن خردگرایی^۶ و تجربه‌گرایی^۷ در مبارزه با هم بودند و پراگماتیسم به عنوان میانجی در این تقابل‌ها به ایفای نقش پرداخت. این فلسفه ابعادی از زندگی بشر مثل اخلاق اجتماعی، هنر، شعر، تاریخ،

1. Paul R. Carfile
3. descriptive theory
5. pragmatism
7. empiricism

2. Clayton M. Christensen
4. normative theory
6. rationalism

مذهب و فلسفه نظری را مورد توجه قرار می‌دهد تا بتواند سازشی را در میان جریان‌های فلسفی ایجاد کند.

پراگماتیسم اگرچه به واقعیت‌ها علاقه‌مند است، اما از تعصب مادی‌گرایانه‌ای که تجربه‌گرایی معمولی بدان دچار شده نیز به دور است. اگر ثابت شود که نظریات خداشناسی در زندگی دارای ارزش هستند، آنها برای پراگماتیسم حقیقی‌اند؛ یعنی به اندازه ارزششان خوب هستند (شفلر،^۱ ۱۳۸۱، ص ۱۶۳).

پاتریشیا شیلدز^۲ یکی از اندیشمندانی است که تلاش کرده تا فلسفه پراگماتیسم را به عنوان راه‌حلی برای مشکل نظریه و عمل مطرح کند. او در سال ۲۰۰۶ در مقاله‌ای با عنوان «استفاده از پراگماتیسم برای پیوند بین محیط دانشگاهی و عمل» این موضوع را بررسی کرد.

در اندیشه پراگماتیسم رابطه بین شک، عقیده و عمل بررسی می‌شود. شک و عقیده به لحاظ کیفی با هم تفاوت دارند. عقیده حالتی آرام، رضایت‌بخش و خرسندکننده از ذهن است، در حالی که شک در بیشتر موارد حالت ناراحتی و در برخی اوقات حالت سخت‌ترین سردرگمی انسان است. عقاید، عادات سازگارکننده انسان با محیط هستند، در حالی که ناکامی در سازگاری با محیط، به شک می‌انجامد. هر گاه عادات تثبیت‌شده در رفتار ما برای دستیابی به یک هدف مطلوب نامناسب باشند، یک مسئله به وجود می‌آید و تأثیر این مسئله بر روی افراد به صورت شک ظاهر می‌شود. شک حالت ناراحتی است که ما در تلاشیم، خود را از چنگ آن برهانیم. در این فلسفه، پژوهش کوششی برای غلبه بر شک و رسیدن به عقیده است و چنان که پیرس می‌گوید: تنها هدف پژوهش، استقرار عقیده است (همان، ص ۹۴-۹۷). البته لازم است گفته شود در نگاه پیرس روش علمی تنها یکی از راه‌های رهایی از شک است. روش جزمی، روش سلطه‌گرا و روش پیشینی را هم می‌توان از دیگر راه‌های غلبه بر شک برشمرد.

شیلدز (۲۰۰۶) روش‌شناسی پراگماتیستی را برای پیوند بین نظریه و عمل مناسب می‌شمرد. او رویکرد فرانکلین و ابدون (۲۰۰۵) را با رویکرد پراگماتیستی همخوان و سازگار می‌داند. در چرخه عمل فرانکلین و ابدون، بر تجربه تأکید شده است و این نکته در رویکرد پراگماتیستی نیز مورد تأیید است. استفاده از «ایده مبهم» این دو اندیشمند با تعریفی که

1. Israel Scheffler
2. Patricia M. Shields

پراگماتیست‌گرایان از «شک» ارائه می‌کنند نیز همخوانی دارد. از سوی دیگر، «مسئله» در نگاه پراگماتیست‌ها چیزی است که از ناکامی در سازگاری با محیط به دست می‌آید و در مدل چرخه عمل فرانکلین و ابدون نیز مسئله از تلاش کارورزان برای حل یک مشکل عملی حکایت دارد. پراگماتیست‌ها بر آن هستند که شک را می‌توان با روش‌های چهارگانه‌ای که تنها یکی از آنها روش علمی است برطرف کرد و مدل پیشنهادی فرانکلین و ابدون نیز به این تنوع معتقد بوده و در تلاش است تا یک مشکل عملی را نه بر پایه استفاده از روش‌های علمی که بر پایه بهترین تجارب حل نماید (شیلدز، ۲۰۰۶، ص ۷-۸).

مدل پیشنهادی نظریه خوب

اگر این ایده را بپذیریم که حجم دانش و کمیت و کیفیت آن، رفتارهای انسان را در عمل تحت تأثیر خود قرار می‌دهد، به‌طور ضمنی به نقش و اهمیت نظریه و نظریه‌پردازی در زندگی اقرار کرده‌ایم. حال که نظریه‌ها در زندگی واجد چنین اهمیتی هستند، درک این نکته که «چگونه» می‌توان در ارتقای دانش همت گمارد و چگونه می‌توان آن را با عمل پیوند داد، از اهمیت بسیاری برخوردار است.

در این مقاله ما با لندبرگ^۱ هم عقیده‌ایم که هر دو گروه کارورزان سازمانی و دانشمندان دانشگاهی در فهم و درک پدیده‌ها، به معنابخشی و نظریه‌پردازی اقدام می‌کنند، ولی پرسشی که وی بدان جواب نگفته آن است که چگونه می‌توان این دو معنابخشی جداگانه را به هم پیوند داد. ادعای لندبرگ آن است که هم کاربران و مدیران سازمانی و هم اندیشمندان دانشگاهی در فهم پدیده‌های محیطی اندیشه می‌کنند و تفکرات خود را در دو دسته نظریه‌ها بیان می‌دارند. گروهی از نظریه‌ها که از آزمایشگاه اندیشمندان دانشگاهی بیرون می‌آیند راهنمای کشف دانش و توسعه دانش هستند و گروه دیگری از نظریه‌ها که از طرف کارورزان و مدیران کشف و وضع می‌شوند، عمل ما را هدایت کرده و چارچوبی تجویزی فراهم می‌آورند. به سخن دیگر، در نگاه لندبرگ، نظریه‌پردازی در بین کارورزان و دانشمندان به جزیره‌هایی جداگانه می‌ماند که بدون ارتباط با همدیگر ادامه حیات می‌دهند.

1. Lundberg

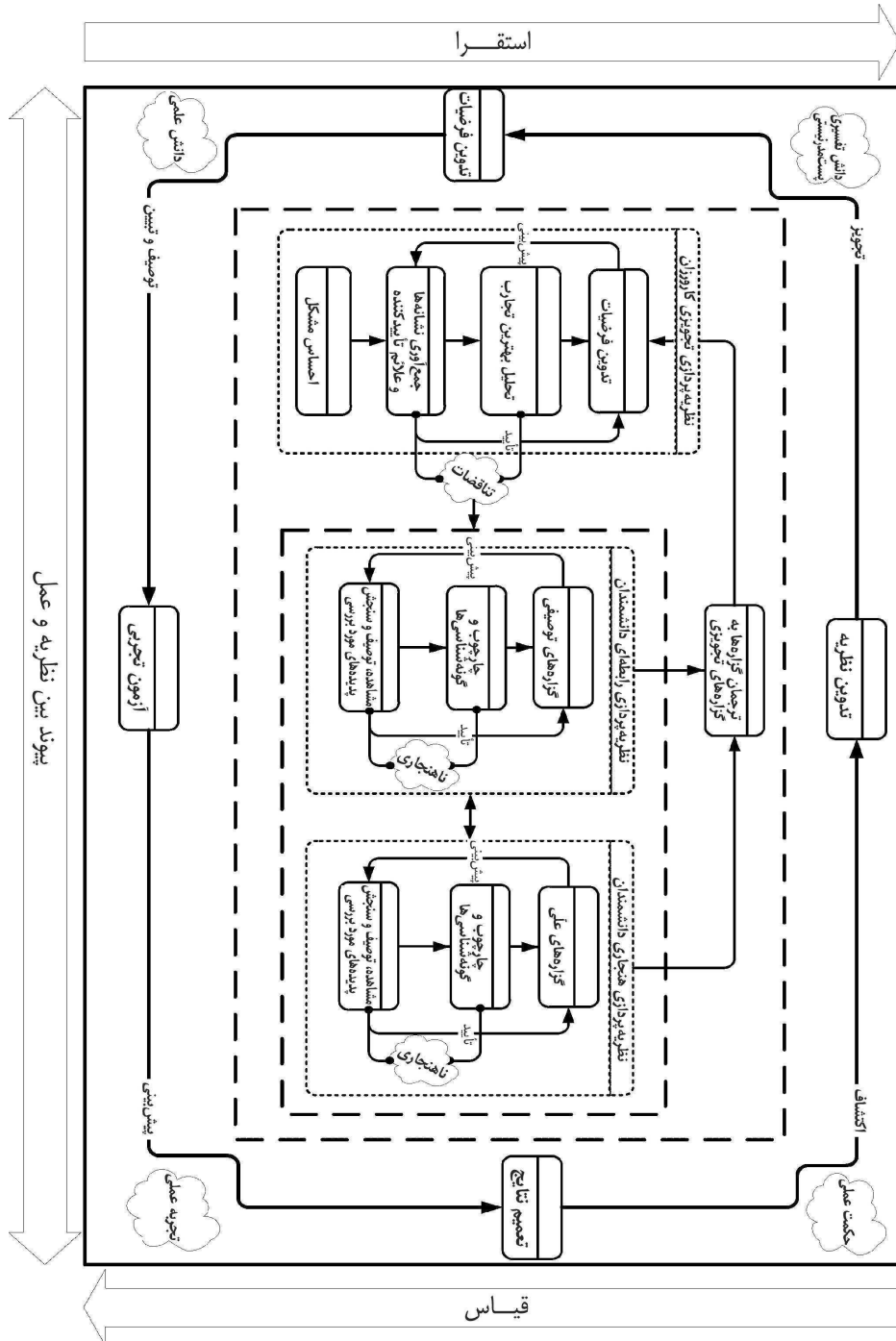
به‌رغم پذیرش ایده لندبرگ در معنابخشی کارورزان عمل‌گرای سازمانی و اندیشمندان علم‌گرای دانشگاهی، ما ایده او را در اینکه چارچوب‌های مفهومی مورد ترجیح مدیران، مدل‌های تجویزی بوده و چارچوب‌های مورد توافق دانشمندان مدل‌های توصیفی هستند، ناکافی می‌دانیم.

ایده کارلایل و کریستنسن درباره‌ی تمایز بین چارچوب‌های تجویزی و توصیفی اگرچه می‌تواند راهگشا باشد، ولی به دلیل محصور نمودن تولید دانش در ساختارهای دانشگاهی و نادیده انگاشتن نقش کارورزان، نمی‌تواند زمینه را برای پیوند نظریه و عمل فراهم آورد. نظریات این اندیشمندان اگرچه در لایه‌بندی تولید دانش در ساختارهای دانشگاهی به شفاف شدن چگونگی نظریه‌پردازی از سوی دانشمندان انجامیده است، ولی به دلیل عدم حضور کارورزان در مدل پیشنهادی، با ابهام جدی مواجه است.

مدل رادشلدرز، مدل فرانکلین و ابدون و مدل شیدز، از جمله مدل‌های دیگری بودند که در این مقاله بررسی شدند. مدل رادشلدرز، به تمایز انواع دانش می‌پردازد و دو مدل دیگر که بر پایه این مدل صورت‌بندی شده‌اند، به چگونگی ارتباط دانش تولیدی کارورزان با دانش دانشگاهی می‌پردازند. اگرچه این سه مدل دارای دیدگاه‌های ارزشمندی درباره‌ی پیوند نظریه و عمل هستند، ولی در درون خود در یک نقیصه اشتراک دارند؛ مشکل مشترک این سه مدل، یکدست نبودن تحلیل آنهاست. این سه مدل وقتی به چگونگی زایش دانش تولیدی کارورزان می‌پردازند، با دیدگاهی فرآیندی به این نوع از نظریه‌پردازی نظر دارند. فرانکلین و ابدون از فرآیند ایده - تجربه برتر - انتخاب - سازگاری سخن به میان می‌آورند و شیلدز با مرتبط کردن نظریه‌پردازی کارورزان به فلسفه پراگماتیستی از فرآیند مسئله - شک - روش‌های چهارگانه برطرف کردن شک - عقیده سخن به میان می‌آورد. این مدل‌ها وقتی نظریه‌پردازی دانشگاهی را بررسی می‌کنند از روش فرآیندی فاصله گرفته و صرفاً به گونه‌شناسی دانش در نگاه رادشلدرز اکتفا می‌کنند. در حالی که پرسش اساسی این است که کارورزان و دانشمندان چگونه به نظریه‌پردازی دست می‌زنند. این مدل‌ها اگرچه به چگونگی نظریه‌پردازی کارورزان اشاره دارند، ولی چگونگی نظریه‌پردازی دانشمندان را بررسی نمی‌کنند و از این لحاظ آنها دچار ناهمسانی در تحلیل هستند. بر این پایه ما ایده کریستنسن و کارلایل را کارسازتر می‌دانیم؛ چرا که آنها چگونگی نظریه‌پردازی دانشگاهیان را تشریح می‌کنند.

مدل پیشنهادی ون دی ون و جانسون، اگرچه نکات تازه‌ای درخصوص پیوند نظریه و عمل دارد، ولی همچنان که نویسندگان مدعی‌اند، مدل پیشنهادی آنها برای همه موارد سازگار نبوده و برای مشکلات پیچیده یا پدیده‌هایی که تحت شرایط عدم اطمینان هستند، مناسب است. از دیگر سو، مدل تعامل طرفینی این اندیشمندان مبهم بوده و با نگاهی بدبینانه چیزی جز یک توصیه اخلاقی برای همکاری کارورزان و دانشمندان ارائه نمی‌کند. به سخن دیگر، مدل پیشنهادی این اندیشمندان دربرگیرنده همه شرایط برای پیوند بین نظریه و عمل نیست و تنها دربرگیرنده مشکلات پیچیده است و راهبرد تعامل طرفینی نیز بیشتر به اصلی اخلاقی شبیه است، تا راهبردی گام‌به‌گام و مشخص برای پیوند بین نظریه و عمل. گونه‌شناسی این اندیشمندان نیز جامع نبوده و دربرگیرنده همه حالات نیست. گونه‌شناسی سه‌گانه مشکل انتشار دانش (نظریه‌پردازی تنها در انحصار دانشمندان است)، نظریه‌پردازی جداگانه کارورزان و اندیشمندان و مشکل تولید دانش (همکاری در تولید نظریه مشترک) دربرگیرنده همه وضعیت‌ها نیست، زیرا گروهی از اندیشمندان نه قائل به نظریه‌پردازی مشترک‌اند و نه نظریه‌پردازی کاملاً جداگانه را پیشنهاد می‌کنند و تنها قائل به ارتباط آنها در ساختن نظریه‌هایشان هستند.

با توجه به نکات گفته‌شده درباره نظریه‌های مورد بررسی، مدل پیشنهادی ما برای تبیین یک نظریه خوب، بر پایه پیش‌فرض‌هایی قرار دارد که اهم آنها چنین است: مدل پیشنهادی بر پایه پذیرش قدرت نظریه‌پردازی کارورزان و دانشمندان بنیان‌گذارده شده و نظریه‌پردازی را فرآیندی منحصر در سیطره دانشمندان نمی‌داند. همچنین مدل پیشنهادی مقاله، دربرگیرنده آمیزه‌ای از قیاس و استقراء بوده که هم در نظریه‌پردازی کارورزان و هم در نظریه‌پردازی اندیشمندان به کار گرفته می‌شود. ادعای این نوشتار آن است که هم‌فکری و هم‌اندیشی از سوی اندیشمندان و کارورزان در مشکلات عملی، زمینه‌ای را فراهم می‌آورد که در آن نظریه خوب زاده می‌شود. شکل شماره ۴ مدل پیشنهادی این مقاله را درخصوص نظریه خوب نشان می‌دهد. در ادامه ویژگی‌های این مدل تشریح خواهد شد.



شکل ۴: مدل پیشنهادی تدوین نظریه خوب

گونه‌شناسی دانش و فرآیند نظریه‌پردازی: در این مدل بین گونه‌شناسی دانش و فرآیند نظریه‌پردازی که به تولید دانش می‌انجامد، تمایز وجود دارد. در فرآیند نظریه‌پردازی، فرآیند تولید انواع دانش از سوی دانشگاهیان و کارورزان توضیح داده شده است. این دانش تولیدی می‌تواند دانش تفسیری - پست‌مدرنیستی بوده و یا دیگر دانش‌ها (دانش علمی، تجربه عملی و حکمت عملی)، چنان که در مدل دیده می‌شود، فرآیند نظریه‌پردازی (کارورزان و دانشگاهیان) در هسته مدل قرار دارد و انواع دانش تولیدی از این فرآیندها در گirdاگرد این هسته در جریان است. رابطه بین گونه‌شناسی دانش و فرآیند نظریه‌پردازی، فرآیندی خطی نیست و مدل زمینه‌ای را فراهم می‌آورد که در آن دانش‌های متفاوتی تولید می‌شود و منحصرأ دانش علمی مورد نظر نیست. به سخن دیگر، در هسته مدل به این پرسش پاسخ داده می‌شود که دانش چگونه تولید می‌شود؟ و در لایه حاشیه‌ای این هسته، پاسخ به این پرسش که چه نوع دانشی تولید می‌شود و این دانش‌ها چه ارتباطی با هم دارند، توضیح داده شده است. گفتمان تجربه علمی (پوزیتیویسم)، در دنیای سازمان‌ها و از سوی مدیران و کارورزان تبدیل به گفتمان تجربه عملی می‌شود. از رهاورد تجربه‌های عملی و نیز از طریق بررسی تاریخی و فلسفی تجربه‌ها، نوعی از حکمت عملی از سوی افرادی که به آن حکمت دست یافته‌اند به وجود می‌آید. این حکمت‌های عملی متفاوت که ریشه در محیط‌ها و فرهنگ‌های مختلف دارند، دانش پست‌مدرنیستی را بنیان می‌گذارند که رنگ و بوی محیط در آن آشکار است.

نظریه‌پردازی: مدل پیشنهادی این مقاله - که دربرگیرنده دغدغه‌های عمل نیز هست - دربرگیرنده سه نوع نظریه‌پردازی (تجویزی، توصیفی و هنجاری) است. نظریه‌پردازی تجویزی، از سوی کارورزان عمل‌گرا صورت می‌پذیرد و نظریه‌پردازی توصیفی و هنجاری از سوی اندیشمندان دانشگاهی انجام می‌گیرد. تعامل و ارتباط این سه شیوه از نظریه‌پردازی، به وضع نظریه‌هایی می‌انجامد که در عمل نیز جوابگو هستند.

نظریه‌پردازی تجویزی سطح نازلی از نظریه‌پردازی به مفهوم دانشگاهی آن را در خود دارد و از سوی افراد تجربی (مدیران و کارشناسان اجرایی) برای حل مشکلات سازمانی به وجود می‌آید. نظریه‌پردازی تجویزی از احساس یک مشکل عملی شروع می‌شود. کارورزان سازمانی مبتنی بر احساس مشکل، مجموعه‌ای از نشانه‌ها و علامت‌های مرتبط با مشکل را شناسایی می‌کنند. آنها در مرحله بعد این نشانه‌ها را طبقه‌بندی و گونه‌شناسی کرده و بر پایه این شناخت، به تحلیل بهترین تجارب اقدام نموده، گزاره‌های تجویزی خود را استخراج

می‌کنند. در فرآیند معکوس، آنها با توجه به آن گزاره‌ها، علائم و نشانه‌ها را پیش‌بینی می‌کنند. آنها گزاره‌های خود را مبتنی بر نشانه‌ها، شعور متعارف، بهترین تجربه‌ها و حدس و گمان‌ها انتخاب می‌کنند. در صورتی که کارورزان نتوانند با توجه به گزاره‌های خود مشکل به‌وجودآمده را برطرف کنند، در نظریه خود دچار تناقض^۱ شده و با توجه به نظریه خود نمی‌توانند به پیش‌بینی و رفع مشکل پردازند، در این صورت برای حل مشکل از نظریه‌پردازی دانشگاهی (رابطه‌ای و یا علی) کمک می‌گیرند.

نظریه‌پردازی توصیفی و هنجاری (رابطه‌ای و علی) زمانی مطرح می‌شود که به علت تناقض به‌وجودآمده، نظریه تجویزی کارورزان نتوانسته باشد مشکل احساس شده را برطرف سازد. نظریه رابطه‌ای (توصیفی) سطح اول از یک بررسی دانشگاهی است و برای رسیدن به مرحله نظریه هنجاری، انجام این مرحله لازم است. سه گام اصلی در این مرحله، مشاهده، طبقه‌بندی و تعریف روابط است.

در اولین گام، پژوهشگر پدیده مورد بررسی را مشاهده نموده و با دقت آنچه را که می‌بیند توصیف و اندازه‌گیری می‌کند. مشاهده دقیق، مستندسازی و اندازه‌گیری پدیده در قالب کلمات و اعداد، در این مرحله اتفاق می‌افتد. پدیده مورد بررسی در این مرحله به دقت مورد کاوش قرار می‌گیرد. بدون یک توصیف روشن‌گرانه، پژوهشگران خود را در ساخت نظریه‌ها گمراه می‌یابند. در این گام از فرآیند نظریه‌پردازی، پژوهشگر می‌کوشد تا سازه^۲ها را شناسایی کند. سازه‌ها مشاهده‌هایی هستند که ما را در فهم جوهره پدیده مورد بررسی و چگونگی عمل آن یاری می‌رسانند.

پس از مشاهده و توصیف، پژوهشگران در دومین گام به طبقه‌بندی و دسته‌بندی یافته‌ها اقدام می‌کنند. این طبقه‌بندی با توجه به ویژگی‌های پدیده مورد بررسی صورت می‌پذیرد. این طبقه‌بندی‌ها تلاش در ساده‌سازی و سازماندهی دنیای واقعی دارند. اغلب به این طبقه‌بندی، چارچوب^۳ و یا گونه‌شناسی^۴ می‌گویند.

مرحله توصیفی نظریه‌پردازی، رابطه بین گونه‌شناسی‌ها را می‌سنجد. بر این اساس پژوهشگر می‌تواند گزاره‌هایی در مورد کلیت پدیده مورد بررسی ارائه داده و سپس گزاره‌های خود را در قالب نظریه ارائه کند.

1. discrepancy
2. construct
3. framework
4. typology

در فرآیند نظریه‌پردازی مواردی پیش می‌آید که یک ناهنجاری^۱ شناسایی می‌شود. ناهنجاری نتیجه‌ای است که به وسیله نظریه قابل تبیین نیست. کشف یک ناهنجاری فرصتی را به پژوهشگران برای بازبینی و واریسی مجدد و دقیق‌تر فرآیند نظریه‌پردازی فراهم می‌آورد. در نظریه‌پردازی باید ناهنجاری‌ها را پاس داشت. در جمع‌آوری داده‌ها، ممکن است نظریه‌پرداز داده‌هایی بیابد که با دیگر اطلاعات همخوانی نداشته باشد. این اطلاعات ناهمساز با طرح کلی را به ناهنجاری در مدل می‌شناسند. نظریه‌پرداز زیرک آن است که این ناهنجاری‌ها را مورد توجه قرار دهد و درباره‌ی چرایی وقوع آن ناهنجاری کاوش نماید. این ناهنجاری‌ها دربرگیرنده‌ی داده‌ها، ایده‌ها، مشاهده‌ها و مثال‌هایی هستند که در مدل قرار نمی‌گیرند و کلیت نظریه را با مشکل مواجه می‌کنند. به جای حذف این ناهنجاری‌ها پژوهشگر باید این ابهام در داده‌ها را قدر بداند و آن را مورد تحلیل قرار دهد (میتزبرگ، ۲۰۰۷).

در روش نظریه‌پردازی هنجاری، چرایی وقوع نتیجه‌ها و پیامدها و نه ارتباط آنها، محور بحث قرار می‌گیرند. فهم آنها از چرایی وقوع نتیجه، مدیران را کمک می‌کند تا بدانند برای رسیدن به نتایج مورد نظر خود، باید به چه کاری دست زنند. بنا به دلایل گفته‌شده نظریه هنجاری دارای قدرت بیشتری در پیش‌بینی در مقایسه با نظریه توصیفی هستند. نظریه هنجاری به‌سان نظریه توصیفی نیاز به بهبود دارد و پژوهشگران درصددند تا با برداشتن همان گام‌هایی که در نظریه توصیفی به آن اشاره شد نظریه هنجاری را نیز بهبود بخشند. ناهنجاری‌ها در نظریه‌پردازی بسیار با ارزش‌اند؛ زیرا کشف یک ناهنجاری باعث ابهام کمتر در تشریح و اندازه‌گیری پدیده شده و باعث می‌شود دسته‌بندی و طبقه‌بندی اطلاعات به نحو بهتری سامان یابد. وقتی آنها با یک ناهنجاری مواجه می‌شوند و مشاهده می‌کنند که نظریه، آنها را به آنچه انتظار دارند رهنمون نمی‌کند، برای بررسی دقیق‌تر به لایه‌های پایینی فرآیند نظریه‌پردازی می‌روند. این ناهمخوانی می‌تواند ناشی از ناهنجاری باشد و نظریه‌پردازان برای رفع آن مجبورند دوباره به توصیف و تشریح دست بزنند. نتایجی که این کاوش دربر دارد بدین شرح است: ۱. دقت بیشتر در تشریح و اندازه‌گیری پدیده مورد بررسی؛ ۲. تغییر تعاریف و دسته‌بندی‌ها؛ ۳. طرح گزاره‌های رابطه‌ای و علی جدید. این مزیت‌ها باعث می‌گردد تا نظریه بتواند پیش‌بینی دقیق‌تری ارائه کند. کشف ناهنجاری‌ها پژوهشگر را در اشکالات مطرح شده در تعریف، تشریح و اندازه‌گیری پدیده یاری می‌رساند.

1. anomaly

قیاس و استقراء در مدل پیشنهادی: در همه حالات نظریه‌پردازی فرآیند قیاسی و استقرائی برای کارورزان و دانشمندان در حال انجام هستند. آنها با حرکت از مشاهده‌ها به نظریه‌ها (استقراء) در جهت ساخت نظریه‌های خوب تلاش دارند و همچنین با حرکت از نظریه به پیش‌بینی مشاهده‌ها (قیاس) در جهت بررسی درستی و سلامت نظریه‌های خود اقدام می‌کنند. به سخن دیگر، هنگامی که پژوهشگران و کارورزان از پایین به بالا در فرآیند نظریه‌پردازی حرکت می‌کنند و سازه‌ها، چارچوب‌ها و سپس مدل‌ها را شناسایی می‌کنند، آنها در قسمت استقرائی فرآیند نظریه‌پردازی هستند. آنها همچنین می‌توانند با حرکت از بالا به پایین فرآیند نظریه‌پردازی را از طریق آزمون فرضیه‌هایی که به طریق استقرائی فرموله شده‌اند، بهبود بخشند. هنگامی که آزمون نظریه بر روی داده‌های جدید، صحت نظریه را تأیید نمود، می‌توان از این طریق به پیش‌بینی براساس نظریه اقدام کرد.

پیوند بین نظریه و عمل در مدل پیشنهادی: حرکت‌های افقی در مدل پیشنهادی، زمینه را برای پیوند نظریه و عمل فراهم می‌آورد. اگر بر سر این نکته توافق وجود داشته باشد که کارورزان نیز با رویکرد خود به نظریه‌پردازی دست می‌زنند، پرسش اساسی این است که چگونه می‌توان این دو شیوه نظریه‌پردازی را مکمل هم کرد و بین آنها پیوند ایجاد نمود.

پاسخ به این پرسش در مدل پیشنهادی از طریق شناسایی تناقضات و نیز ترجمان گزاره‌های رابطه‌ای و هنجاری دانشمندان به گزاره‌های تجویزی قابل تبیین است. حرکت افقی در مدل پیشنهادی، حرکت دوطرفه‌ای از سمت چپ به راست و از سمت راست به چپ را شامل می‌شود. حرکت از سمت چپ به راست که با پدید آمدن تناقض شروع می‌شود، زمینه را برای انعکاس مشکلات عملی به دانشگاهیان فراهم می‌آورد. طبیعی است در خط‌مشی‌های کلان باید راهبردهایی برای شناسایی این تناقض‌ها فراهم آید. در سوی دیگر، پس از انجام پژوهش که می‌تواند با رویکرد تعامل طرفینی ون دی ون و جانسون نیز انجام پذیرد، گزاره‌های رابطه‌ای و علی دانشمندان باید به گزاره‌های تجویزی مورد نیاز مدیران ترجمه شود. این حرکت از سمت راست به سمت چپ صورت می‌پذیرد. همچنان که در شکل نشان داده شده است حرکت افقی در سطح مدل، زمینه تدوین نظریه سازگار با عمل را فراهم می‌آورد.

ویژگی خوب بودن در مدل پیشنهادی: در مدل پیشنهادی، حرکت رفت و برگشت عمودی و افقی به وضع یک نظریه خوب کمک می‌کند. نظریه‌پردازان و کارورزان در حرکت رفت و برگشت عمودی - در همه حالات نظریه‌پردازی - از قیاس و استقراء برای

ساخت یک نظریه خوب بهره می‌برند. در حرکت عمودی رو به بالا (حرکت از مشاهده‌ها و نشانه‌ها به ساخت گزاره‌ها) که متضمن فرآیند استقرائی است تلاش می‌شود تا زمینه وضع یک نظریه خوب فراهم آید. در حرکت عمودی بالا به پایین، اندیشمندان در تلاش برای آزمون گزاره‌های به دست آمده خود هستند. در این حالت اندیشمندان از قیاس بهره می‌برند. این فرآیند در هر سه سطح نظریه تجویزی، رابطه‌ای و هنجاری اتفاق می‌افتد. به سخن دیگر، در حرکت عمودی پایین به بالا، زمینه برای کشف نظریه خوب فراهم می‌آید و در حرکت عمودی بالا به پایین - که از قیاس بهره می‌برد - زمینه برای آزمایش نظریه فراهم می‌آید.

با توجه به دسته‌بندی معیارهای خوب بودن نظریه‌ها در ابتدای مقاله (فلسفی، روش‌شناختی و عمل‌گرایانه) در حرکت رفت و برگشتی عمودی در مدل پیشنهادی زمینه برای به‌کارگیری معیارهای فلسفی و روش‌شناختی فراهم می‌آید.

در فرآیند رفت و برگشت دیگری که در سطح افقی مدل دنبال می‌شود نوع دیگری از معیارهای خوب بودن نظریه مورد توجه قرار می‌گیرد. در مدل پیشنهادی ارجاع مشکل از کارورزان به اندیشمندان، و ترجمان گزاره‌های رابطه‌ای و هنجاری اندیشمندان به گزاره‌های تجویزی مورد قبول کارورزان که همه در سطح افقی مدل اتفاق می‌افتد، باعث می‌گردد تا معیار کاربردی بودن نظریه مد نظر قرار گیرد. در این حرکت افقی، زمینه برای وضع نظریه خوب از طریق انطباق با عمل به وجود می‌آید.

نتیجه‌گیری

هدف این نوشتار، ارائه مدلی برای پاسخگویی به دغدغه‌های کارورزان سازمانی و دغدغه‌های اندیشمندان دانشگاهی در خصوص تدوین یک نظریه خوب است. اندیشمندان دانشگاهی برای خوب بودن نظریه بیشتر بر شاخصه‌های روش‌شناختی تأکید دارند و کارورزان سازمانی بر بعدی دیگر از نظریه، یعنی کاربردی بودن آن حساسیت نشان می‌دهند. اندیشمندان دانشگاهی و کارورزان سازمانی با دو نردبان استقراء و قیاس به بام نظریه‌پردازی دست یافته‌اند. عده‌ای رسیدن از جزء به کل و فشرده‌سازی اطلاعات ریز و درشت را برای دستیابی به شراب ناب نظریه، راه حل دانسته‌اند و عده دیگری با نگاهی متفاوت، فرآیندی از کل به جزء را راه حل شمرده‌اند و برای ساخت نظریه‌ها بر آن انگشت نهاده‌اند. این نوشتار نظریه‌پردازی را فعالیت معمول ذهن دانسته که برای ساخت نظریه‌ها

بین این قیاس و استقراء درگذر است و این فعالیت ذهنی هیچ‌گاه در انحصار دانشمندان نبوده است.

این مقاله با تأکید بر نگاهی کثرت‌گرا در نحوه نظریه‌پردازی برای مواجهه با مشکلات زندگی واقعی، بین سه نوع نظریه تمایز قائل شده است. کارورزان بیشتر علاقه‌مند به نظریه‌های تجویزی هستند و اندیشمندان بیشتر به نظریه‌های توصیفی و هنجاری علاقه دارند. مدل پیشنهادی این مقاله دربرگیرنده تعامل بین قیاس و استقراء از یک‌سو و تعامل بین کارورزان و اندیشمندان از سوی دیگر بوده و خوب بودن یک نظریه را بر پایه این تعامل دوسویه تعریف نموده است.

منابع

- ادموندز، دیوید و جان آیدینو (۱۳۸۴)، *ویتگنشتاین و پوپر*، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نشر نی.
- پوپر، کارل ریموند (۱۳۸۱)، *منطق اکتشاف علمی*، ترجمه حسین کمالی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- رفیع پور، فرامرز (۱۳۸۴)، *کندوکاوها و پنداشته‌ها*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- شفلر، اسرائیل (۱۳۸۱)، *چهار پراگماتیست*، ترجمه محسن حکیمی، تهران: نشر مرکز.
- نبوی، لطف‌الله (۱۳۸۴)، *مبانی منطق و روش‌شناسی*، تهران: انتشارات دانشگاه تربیت مدرس.
- Bennis, Warren & James O'Toole (2005), "How Business Schools Lost Thier Way", *Harvard Business Review*, pp.1-10.
- Bolton, M. J. & G. B. Stolcis (2003), "Ties That do not Bind: Musings on the Specious Relevance of Academic Research", *Public Administration Review*, 63, pp.262-630.
- Carlile, Paul R. & M. Clayton Christensen (2005), *The Cycles of Theory Building in Management*, pp.25-61.
- Chermack, Thomas J. (2007), "Disciplined Imagination: Building Scenarios and Building Theories", *Future (Future)* 39, pp.1-15.
- Denhardt, R. B. (2001), "The Big Questions of Public Administration Education", *Public Administration Review*, 61, pp.526-534.
- Dubin, Robert (1976), "Theory Building in Applied Areas", In *Handbook of Industrial and Organization Psychology*, by D. Marvin Dunnette, Chicago: Rand McNally, pp.17-40.
- Englehart, J. K. (2001), "The Marriage Between Theory and Practice", *Public Administration Review*, 61, pp.371-374.
- Franklin, Aimee L. & Carol Ebdon (2005), "Practical Experince: Building Bridges Between Science and Practice", *Administrative Theory and Praxis*, 27, no.4, pp.628-649.

- Hunt, S. D. (1991), "Modern Marketing Theory: Critical Issues in the Philosophy of Marketing Science", *Cincinnati*, OH: Southwestern Publishing.
- Keynes, John Maynard (1936), *General Theory of Employment, Interest and Money*, Atlantic Publishers & Distributors.
- Lewin, Kurt (1951), *Field Theory in Social Science: Selected Theoretical Papers*, Edited by D. Cartwright, New York: Harper & Row.
- Lundberg, C. Craig (2004), "Is There Really Nothing So Practical as a Good Theory", *Business Horizons*, 74/5, pp.7-14.
- McAuley, John; Joanne Duberley & Philip Johnson (2007), *Organization Theory: Challenges and Perspectives*, England: Pearson Education.
- Mintzberg, Henry (2007), "Developing Theory about Development of Theory", In *Great Minds in Management*, by Michael A. Hitt Ken G. Smith, Oxford University Press.
- Raadschelders, Jos C. N. (2005), "Government and Public Administration: Challenges to and Need for Connecting Knowledge", *Administrative and Theory Praxis*, 27, no.4, pp.602-627.
- Shields, Patricia (2006), "Using Pragmatism to Bridge the Gap Between Academe and Practice", *Conference of the American Society for Public Administration*, Denver, Colorado.
- Sutton, Robert I. & Barry M. Staw (1995), "What Theory Is Not", *Administrative Science Quarterly*, 40, pp.371-384.
- Van de Ven, A. H. & P. E. Johnson (2006), "Knowledge for Theory and Practice", *Academy of Management Review*, 31, no.4, pp.802-821.
- Van de Ven, A. H. (1989), "Nothing is Quite So Practical as a Good Theory", *Academy of Management Review*, 14, no.4, pp.486-489.
- Wacker, John G. (1998), "A Definition of Theory: Research Guidelines for Different Theory-Building Research Methods in Operations Management", *Journal of Operations Management*, 16, pp.361-385.